

## در باب بوشکور و رودکی

حسین مسجدی\*

### چکیده

بزرگی و فضل تقدّم رودکی باعث شده که معدود اشعار بازمانده او، محور داوری آثار دیگران نیز قرار گیرد. برخی از منابع قدیم و جدید نقد ادبی، ابوشکور بلخی را به خاطر مضمونی همسان، متهم به اغاره (گونه‌ای سرقت) شعر رودکی کرده‌اند. گفتار ذیل می‌کوشد این رأی را با توجه به اندک اشعار بازمانده شاعر بلخ بررسی و ناصوابی آن را اثبات کند.

### واژگان کلیدی

رودکی، ابوشکور بلخی، سرقت ادبی، مضمون مشترک، ردّ انتحال

### مقدمه

تاریخ ادبیات، از روزگاری که آثار برجسته به خود دیده، سرقات و انواع و اقسام گوناگون آن را نیز تجربه کرده است و هیچ حربه، حتی صنعت چاپ امروزه نیز نتوانسته از این کژتابی و تضییع مسلم حقوق دیگران مانع گردد.

سابقه سرقت‌های ادبی در دوره ادبیات هزار ساله فارسی، به نخستین سروده‌های به جای مانده از شاعران پارسی گوی می‌رسد، گویی این عارضه، پا به پای آثار درجه یک ادبی بسط یافته و جلوآمده است. تا جایی که منتقدان ادبی، به بعضی از اشعار بازمانده



دوره اول نیز به چشم تردید نگریسته اند و در انتساب برخی از آن‌ها، یا نسبت بعضی مضامین به سخنوران دوره خراسانی شک کرده اند. آنچه در پی می‌آید نتیجه یکی از همین تردیدهاست.

یکی از ابیات مؤثرِ بازمانده از کلیله و دمنه منظوم رودکی بیت زیر است:

هر که نامخت از گذشت روزگار      نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

(نقیسی: ۱۳۳۶، ۴۲۷ و ۵۳۲ و براگینسکی، ی: ۱۹۸۲، ۱۰۹)

سازواری واژگان «روزگار و آموزگار»، آن سان است که دو کلمه را در متون گذشته، جزو دسته واژگان مضمون ساز قرار داده است. از این رو، بسیاری از سرایندهگان، به آن اقبال نشان داده اند و همواره در سخن خویش، به کار بسته اند. اصولاً یکی از ویژگی‌های قافیه در برخی کلمات، همین قدرت مضمون‌سازی تواند بود. مرحوم استاد سعید نفیسی در مورد این دو واژه می‌گوید: «پیداست که این شعر، در قرن چهارم، بسیار رایج بوده است و حتی رعایت کلمه «روزگار» در مصرع اول و کلمه «آموزگار» در مصرع دوم نیز سنتی شده است. زیرا که فردوسی در شاهنامه، مکرراً این مطلب را با همین قوافی، به اشکال مختلف آورده است.» (نقیسی: همان، ۴۵۳)

بعد از ذکر این نکته، حدود چهل مورد از شواهد شاهنامه را مثال آورده و در صدر آن،

این بیت معروف را ذکر می‌کند:

یکی نغزبازی کند روزگار      که بنشاندت پیش آموزگار

(فردوسی: ۱۳۶۳، ۱۴۸/۶)

سپس می‌نویسد: «شعر رودکی به اندازه‌ای پسندیده افتاده است که یکی از نزدیک‌ترین شاعران به زمان رودکی - یعنی ابوشکور بلخی - در مثنوی آفرین نامه، که در سال ۳۳۶ ق، هفت سال پس از مرگ رودکی سروده است، همین مطلب را با همان قوافی رودکی، منتها در بحر متقارب، چنین گفته است:



مگر پیش بنشاندت روزگار که به زونیابی تو آموزگار

(نقیسی: ۱۳۳۶، ۴۵۳)

از این مطلب، چیزی جز مصادره بوشکور از شعر رودکی برداشت نمی‌شود. هرچند خود ایشان، جایی دیگر تصریح دارد که «در باب رودکی و شعرای پس از او نمی‌توان بدین سختی، حکم کرد. زیرا که شعر رودکی، در ذهن هر شاعر بزرگ ایرانی بوده است و در حکم مطرّدات و بدیهیات نخستین به شمار می‌رفته است و اگر شعرای دیگر، همان مضامین را آورده اند، چیزی از شئون ایشان نمی‌کاهد. بلکه ثابت می‌کند که در آثار اسلاف خویش، تتبع داشته اند.» (نقیسی همان، ۴۵۱)

به هر حال، موجی از احتیاط، نسبت به هر دو استاد صدرنشین شعر فارسی، در تحلیل آن شادروان است. اما شگفت این است که قرن‌ها قبل از نقیسی، شمس قیس رازی، در اثر مشهورش در باب انتحالات چنین می‌گوید:

«و اما سلخ، پوست باز کردن است و در شعر، این نوع سرقه، چنان باشد که [شاعری] معنی و لفظ [را از شاعری دیگر] فراگیرد و ترکیب الفاظ آن بگرداند و بر وجهی دیگر ادا کند. چنان که رودکی گفته است: هر که نامخت از... (الخ) و بوشکور از او برده است و گفته: مگر نغزبازی کند... (الخ)» (قیس الرّازی: ۱۳۶۰، ۴۶۹)

منابع امروز نیز گاهی همین رأی را بدون برهان آورده اند. (صفا: ۱۳۶۷، ۴-۳ و نیز؛ سعادت [بقلم پدرام (علی) میرزایی]: ۴۶۹، ۱۳۶۷) منبع اخیر اما بجز نقل همین مطلب، دو-سه خط بعد می‌نویسد: «پس از رودکی نیز بسیاری از شعرای بزرگ، در مضامین شعری خود به اشعار او نظر داشته اند.» و منظور از «او» ابوشکور است و این تناقض مطلب عجیب است. بیت بوشکور در عموم منابع قدیم و جدید، جزو معدود ابیات بازمانده



آفرین نامه او ذکر شده است. (لازار: ۱۳۶۱، ۹۸ و مدبری: ۱۳۷۰، ۱۰۱). اما چند نکته راجع به این قضاوت‌های نهان و آشکار، ذکر کردنی است.

نخست آنکه برخی از محققان معاصر، تقدّم بوشکور بر رودکی را دلیل آورده اند تا این سرقت را به زعم خود رد کنند. (مثلاً گلچین معانی: ۱۳۶۹، ۷-۹۶) در حالی که به نظر می‌رسد این دلیل، براساس قول مجمع الفصحا مطرح شده است (هدایت: ۱۳۳۶، ۱۳۸/۱) و در منابع قدیم‌تر مثل لباب الالباب، سندیت و صراحت ندارد.

دوم آنکه به نظر می‌رسد چون شمس قیس، خود، زخم خورده از دست رفتن آثار است، حداقل این نوع آرا را با غلظت و بدبینی مطرح کرده است. می‌دانیم که او نسخه اصل و اوّل المعجم را در سال ۶۱۷ ق، در جریان غارات مغول از دست داد و از ترس سرقت و هدم، حدود پنج سال بعد، با شتاب، دوباره آن را تألیف کرد. در روزگار او نیز با وجود آن که فضل و هنر و شعر را به چیزی نمی‌خریدند، اما بساط سرقات گسترده بود و گویی قول ابراهیم بن یحیی غزی، برای این دوره - یعنی حدود یک سده پس از او - مصداق یافته بود که:

و مِنَ الْعَجَائِبِ أَنَّهُ لَا يَشْتَرِي وَمَعَ الْكِسَادِ يَخَانُ فِيهِ وَ يَسْرِقُ  
(نگ؛ راوندی: ۱۳۶۴، ۵۶)

[از غرایب روزگار آنکه شعر خریدار ندارد و با این وجود، در آن خیانت می‌شود و دزدیده می‌گردد.]

همچنین شعر صائب را به خاطر می‌آورد که:

اگرچه نیست قدر خاک، شعر تازه را صائب همان اعقاب نظم از یکدگر دزدند مضمون را  
(صائب: ۱۳۳۳، ۷۱)

البته این را نیز واقفیم که سلخ و المام و انواع دیگر سرقات، چیزی نبوده که متعلق به دوره خاصی باشد و درست مانند سرقت صوری و معمولی که جزو لاینفک حیات اجتماعی



در همهٔ ازمنه و امکانه است، دزدی سخن نیز هیچ‌گاه و هیچ‌جا، از شاعری جدا نبوده است. عبدالرحمان دهلوی در رساله‌ای تحت عنوان «النَّامَه» (!) - که نوعی تعریفات است - این‌گونه نوشته است؛ الشَّاعِر: دزد سخن. (مظفَّر حسین: ۱۳۴۳، ۲۶۵)

بنابراین رازی، در تحریر دوبارهٔ المعجم، دادِ سخن داد که شاعر باید «شعر شعرا را غارت نکند و معانی ایشان، به تغییر اوزان و اختلاف الفاظ، در شعر خویش به کار نبرد که مُلک، به تصرفِ فاسد، تملکِ نپذیرد و سخن دیگران را بر خویشان بستن، دلالت بر فضل نکند.» (رازی: ۱۳۶۰، ۴۶۴) بنابراین در نقد او از شعر بوشکور نیز اندکی عدول از جادهٔ انصاف مشهود است.

سدیگر آن که از بیش از هزار بیتی که از پدر شعر فارسی - رودکی - به جای مانده، فقط حدود ششصد بیتِ آن، قطعی‌الانتساب است و تحقیق راجع به اشعاری که از شعرای دیگر به مجموعهٔ اشعار او راه یافته یا به عکس، هنوز جا دارد. (صفا: ۱۳۶۷، ۳۷۵ و ۴۱۰) از طرف دیگر، مجموعهٔ اشعار به جای ماندهٔ از بوشکور تصریح دارد که شاعری چیره و پرمضمون، آن‌ها را سروده است.

چهارم آن که مضمون و واژگان بیت بوشکور و رودکی در قالب‌ها و فرم‌های مختلف و به روزگاران، دست مایهٔ سخنوران گوناگون دیگر نیز بوده است. مثلاً ناصر خسرو می‌گوید:

مرا این روزگار، آموزگار است که زین به نیست مان آموزگاری  
(ناصر خسرو: ۱۳۵۷، ۵۰۳)

گاهی هم «روزگار» را به نام‌ها و تعابیر دیگری می‌آوردند:

ای سیدی! تو تجربه را اوستاد گیر زیرا که به ز تجربه، آموزگار نیست

(مسعود سعد: ۱۳۶۴، ۱۰۶/۱)

اصولاً این مفهوم و مضمون، از آن دسته معانی جهانی (Universal) است که در ابیات ملل مختلف می‌توان سراغ گرفت و به قول ثعالبی در یتیمه الدَّهر، «مطروحه فی



الطریق يعرفه العجمی و العربی» است. بنابراین، ویژه رودکی، دربار سامانیان و یا حتی ایرانیان نیست. نگارنده به یاد دارد که الکساندر دوما در رمان کنت منت کریستوف، در سال‌های تنهایی و اسارت کنت (پنج سال اول حبس) در زندان مخوف شاتوبریان، این عبارت را بر زبان او جاری ساخته بود که «هیچ آموزگاری بهتر از روزگار نیست.» (دوما: ۱۳۷۹، ۲۵۸/۱)

جمله نغز و لطیفی از «ویلسون میزنر» طرح شده که «دزدیدن از یک نویسنده، سرقت ادبی است. اما اگر از چند نویسنده (/ شاعر) بدزدید، اسمش می‌شود تحقیق!» (خدادادی (هیرمندی): ۱۳۸۲، ۳۰۲) و این جمله با وجود رویکرد طنزش، به قدری واقعی و ملموس است که اسکاروایلد گفته بود: «چقدر دلم می‌خواست این حرف را من زده باشم.» پژوهشگران فرنگی هم به این نوع وام‌گیری یا تواردها، «صید منابع یا شکار مواضع الهام (soure huntig)» می‌گویند. (شفیعی کدکنی: ۱۳۷۵، ۵-۲۴)

پنجم آن که از همین حدود ۴۳۰ بیتی که از ابوشکور بلخی مانده، پیداست که از آن دسته شاعرانی است که در قلاذه تقلید و اقتباس صرف و سرقات نمانده است. حتی از زمره مؤلفانی است که ناموران عرصه سخن، از مضامین او تأثیر پذیرفته‌اند. شاید نمونه‌هایی تفصیلی از این تأثیرپذیری، ارج و جایگاه بوشکور و بی‌ارجی تعبیرهای نظیر المعجم بیشتر بنمایاند. یکی از بخش‌های به جای مانده آفرین نامه، این چند بیت پرآوازه است:

درختی که تلخش بود گوهرها	اگر چرب و شیرین دهی مرورا
همان میوه تلخت آرد پدید	از او چرب و شیرین نخواهی مزید

(مدبری: ۱۳۷۰، ۹۹)

فردوسی پاکزاد، همین مضمون را تراش خورده‌تر کرد و در هجوناومه محمود گنجانید:

درختی که تلخ است او را سرشت	گرش بر نشانی به باغ بهشت
-----------------------------	--------------------------



ور از جوی خلدش به هنگام آب به بیخ، انگبین ریزی و شهد ناب  
 سرانجام گوهر به کار آورد همان میوه تلخ بار آورد  
 (فردوسی: ۱۳۶۳، ۲۱۵۵/۷ و نیز به نقل از صفا: ۱۳۶۷، ۴-۴ و رضازاده شفق: ۱۳۲۱، ۳۹)  
 البته او به اشکال موجز دیگر هم این مفهوم را به کار برده است، مثلاً:  
 اگر بیخ حنظل بودتر و خشک نشاید که بار آورد بوی مُشک  
 (فردوسی: ۱۳۶۳، ۱۱۳/۶)

و در ویس و رامین می‌خوانیم:

درخت تلخ هم تلخ آورد بر اگر چه ما دهیمش آب و شکر  
 (گرگانی: ۲۵۳۵، ۲۹۶)

از قرن هفت و هشت می‌گذریم چون این مضمون در آن به کثرت یافت می‌شود و به هاتفی خرجردی - خواهرزاده جامی - می‌رسیم که می‌گوید:

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت نهی زیر طاووس باغ بهشت  
 به هنگام آن بیضه پروردنش ز انجیر جنت دهی ارزنش  
 دهی آبش از چشمه سلسبیل بدان بیضه، دم، گر دمدم جبرئیل  
 شود عاقبت بچه زاغ، زاغ برد رنج بیهوده، طاووس باغ  
 (جامی: ۱۳۶۷، ۱۳۵)

محبی نیز گوید:

اگر کودک زنگی روی زشت خورد شیر پستان حور بهشت  
 بود خادم او اگر جبرئیل بشوید تنش چشمه سلسبیل  
 شود عاقبت رو سیه همچو زاغ بود کار او حيله همچون کلاغ  
 (پیشین، ۱۳۶)



و فضولی بغدادی هم گفته است:

اگر عمرها مردم بد سرشت	شود همدم حوریان بهشت
در آن محفل پر صفا روز و شب	ز جبریل خواند فنون و ادب
بر آن اعتقاد که انجام کار	نگردد از او جز بدی آشکار

(مراغه‌ای: ۱۳۶۴، ۳۸۷)

شیخ بهایی نیز به عرصه مضمون‌سازی این موتیف (motive) و تغییر رنگ آن رفته است:

اگر تخم حنظل به هنگام کشت	بکارد ملایک به باغ بهشت
کند شهپر خویش را جای بیل	بدان آبیاری کند جبرئیل
نسیمش اگر نفعه جان کند	به پایش اگر آب حیوان کند
سرانجام گوهر نیارد به بار	همان میوه تلخ آرد به دار

(شیخ بهایی: ۱۳۶۱، ۲۳۲)

و در مثنوی معروف «نان و حلوا» نیز می‌گوید:

لقمه نانی که باشد شبهه ناک	در حریم کعبه، ابراهیم پاک
گرچه دست خود فشاندی تخم آن	ور به گاو چرخ کردی شخم آن
ور به آب زمزمش کردی عجین	مریم آیین پیکری از حور عین
ور مه نو در حصادش داس کرد	ور به سنگ کعبه‌اش دست آس کرد
ور بخواندی بر خمیرش بی‌عدد	فاتحه با قل هو الله احد
ور بود از شاخ طوبی آتشش	ور شدی روح الامین هیزم کشش
ور تو برخوانی هزاران بسمله	بر سر آن لقمه پر ولوله
عاقبت خاصیتش ظاهر شود	نفس از آن لقمه تو را قاهر شود
در ره طاعت تو را بی‌جان کند	خانه دین تو را ویران کند

(همان: ۱۲۳)





همچنین ادیب الممالک فراهانی در قصیده «شاه و وزیر» گوید:

سرشت تلخ چو دارد درخت، اگر آبش ز جوی خلد دهی، تیره برگ و تلخ بر است  
(آرین پور: ۱۳۵۰، ۳/۱۲-۱۴۲)

هنوز هم علاقه به شعر بوشکور در اشعار معاصر دیده می‌شود:

اگر تخمه خار در بوستان کنی آب کوثر به پایش روان  
شب و روز، آیات خوانی بر آن بسازی ز طوبی بر او سایبان  
به تو بهره جز خار نتوان دهد طبیعت به ناموس خود می‌رود  
(مهدوی: ۱۳۳۴، ۵۰)

مقصود از ذکر این شواهد، تأثیرپذیری صرف از مفهوم جبری تربیت ناپذیری اصل بد نیست. بلکه این مفهوم را در غالب مضمون پرورش گیاه عرضه کردن و تصویر تازه ساختن از مشقتهای غریب، مراد بوده است. پس ابوشکور بلخی از زمره شاعرانی است که مضامین و تصاویر بدیعش مورد استقبال واقع می‌شده است. اگر در وصف ممدوح می‌گوید:

ز امتلا چو قناعت همی زند آروغ ز خوان جود وی از بس که خورده معده از  
(لازار: ۱۳۶۱، ۸۲)

بوسلیک در همان روزگار از او تأثیر می‌پذیرد:

از فرط عطای او زند آز پیوسته ز امتلا زراغن  
(همان: ۲۱ و مدبری: ۱۳۷۰، ۶)

به یقین، بوشکور از اهمیت والایی برخوردار بوده و قرینه آن شعر منوچهری است که

او را در ردیف رودکی و شهید و ابوالفتح بستی قرار می‌دهد:

از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی بوشکور بلخی و ابوالفتح بستی هکذا  
(منوچهری: ۱۳۶۳، ۱۴۰)



ششم، به میرداماد منسوب است که در مورد شیخ بهایی گفته است: «شارکنا فی الصناعه و لم یبلغنا فی البضاعه» (جناب: ۱۳۸۵، ۵۳۴). از همین میزان بازمانده از اشعار بوشکور پیداست که او، هم صناعت رودکی را داشته و هم بضاعت او را. اولین و آخرین بار هم نیست که مضمون مورد بحث را استفاده کرده و باز هم گفته است:

کسی کو به دانش برد روزگار      نه او یافه ماند نه آموزگار

(مدبری: ۱۳۷۰، ۹۲)

در پایان باید اذعان داشت که از دید نقد ادبی، به دلیل مبالغه و مسابقه نظیره گوینان بعد، هیچ کدام از نمونه‌های مضمون درخت، به پایه و مایه شعر بوشکور و فردوسی نرسیده و رنگی از طنز خفی و جلی، حاصل همین مبالغه‌های مالا یلزم است.

### نتیجه

بوشکور بلخی به لحاظ تشخیص و فضل نمی‌توانسته مضمون شعر رودکی را اغاره و انتحال کند و همین چندصد بیت بازمانده از او، نشانگر استقلال و آفرینشگری اوست و برخی از اظهار نظرهای قدیم و جدید در این باب نادرست و بی‌دلیل قاطع به نظر می‌رسد و این‌گونه می‌نماید که این رأی بی‌برهان، مأخوذ از برداشت شمس قیس رازی است و قبل از او چنین نظری نشده است.



## منابع

۱. آراین پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، تهران، فرانکلین ۱۳۵۰
۲. براگینسکی، ی، *کلیات دیوان رودکی*، تهران، فخر رازی ۱۳۶۸
۳. جامی، عبدالرحمان، *بهارستان*، تهران، اطلاعات ۱۳۶۷
۴. جناب، میرسیدعلی، *رجال و مشاهیر اصفهان*، اصفهان، سازمان فرهنگی-تفریحی شهرداری ۱۳۸۵.
۵. خدادادی (هیرمندی)، رضی، *فرهنگ گفته‌های طنزآمیز*، تهران، فرهنگ معاصر ۱۳۸۲
۶. دوما، الکساندر، *کنت مونت کریستو*، ترجمه ذبیح الله منصوری، تهران، زرین و گوتنبرگ، ج ۳ ۱۳۷۹.
۷. راوندی، محمدبن علی، *راحه الصدور و آیه السور*، محمدآقبال، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۴
۸. رضازاده شفق، رضا، *تاریخ ادبیات ایران*، اصفهان، شهریار - شهسواری ۱۳۲۱
۹. سعادت، اسماعیل، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، ج ۱، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی ۱۳۸۴.
۱۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا، *شاعری در هجوم منتقدان*، تهران، آگاه ۱۳۷۵
۱۱. شیخ بهایی، *کلیات اشعار و آثار*، مقدمه سعید نفیسی، تهران، چکامه ۱۳۶۱
۱۲. صائب، میرزا محمد علی، *کلیات*، با مقدمه امیری فیروزکوهی، تهران، خیام ۱۳۳۳
۱۳. صفا، ذبیح الله، *تاریخ ادبیات ایران* - ج ۱، تهران، فردوسی، چاپ هشتم ۱۳۶۷
۱۴. فخرالدین اسعد گرگانی، *ویس و رامین*، تهران، بانک ملی ایران ۲۵۳۵
۱۵. فردوسی، حکیم ابوالقاسم، *شاهنامه*، ژول مول، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی ۱۳۶۳
۱۶. قیس رازی، شمس الدین محمد، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، محمد قزوینی - مدرس رضوی، تهران، زوآر، ج سوم. ۱۳۶۰.
۱۷. گلچین معانی، احمد، *ویس و رامین*، تهران، بانک ملی ایران ۲۵۳۵
۱۸. لازار، ژیلبر، *اشعار پراکنده قدیمی‌ترین شعرای فارسی زبان*، تهران، کتاب آزاد ۱۳۶۱
۱۹. مدبری، محمود، *شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۳، ۴ و ۵*، تهران، پانوس ۱۳۷۰.
۲۰. مراغه‌ای، زین العابدین، *سیاحت نامه ابراهیم بیک*، م. ع. سپانلو، تهران، اسفار ۱۳۶۴



۲۱. مسعود سعد، *دیوان اشعار*، سید مهدی نوریان، اصفهان، کمال ۱۳۶۴
۲۲. مظفر حسین، صبا؛ مولوی، محمدتذکره روز روشن، آدمیت، تهران، کتابخانه رازی ۱۳۴۳
۲۳. منوچهری دامغانی، *دیوان*، محمد دبیر سیاقی، تهران، زوآر ۱۳۶۳
۲۴. مهدوی، مصلح الدین، *تذکره شعرای معاصر اصفهان*، اصفهان، تأیید ۱۳۳۴
۲۵. ناصر خسرو، *دیوان اشعار*، مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، مؤسسه مطالعات دانشگاه مک گیل ۱۳۵۷.
۲۶. نفیسی، سعید، *محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی*، تهران، امیر کبیر، چ دوم ۱۳۳۶.
۲۷. هدایت، رضاقلی خان، *مجمع الفصحا، مظاهر مصفا*، تهران، امیر کبیر ۱۳۳۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی